Journal of Research in Psychological Health
December 2018, Volume 12, Issue 3

[Downloaded from rph.khu.ac.ir on 2024-04-19]

[DOR: 20.1001.1.20080166.1397.12.3.1.4]

[DOI: 10.52547/rph.12.3.66]

Reaction to Loss among Young Generation of Tehran's population: A Qualitative Study

Mani Rafiee Ardestani [1], Hosein Eskandari [2], Ahmad Borjali [3], Noorali Farrokhi [4]

1. Department of Psychology, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

2. (Corresponding Author): Department of Psychology, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

3. Department of Psychology, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

4. Department of Psychology, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

Citation: Rafiee Ardestani M, Eskandari H, Borjali A, Farrokhi N. Reaction to Loss among Young Generation of Tehran's population: A Qualitative Study. Journal of Research in Psychological Health, 2018; 12(3), 75-90 [Persian].

Highlights

- The loss reaction is a process that influenced by the time and cultural context, the nature of the event, and the psychological characteristics of the agents.
- People show grief reaction towards any kind of the loss such as immigration and divorce.

Keywords
Phenomenology, loss, Grief, Young adults

Abstract

The loss reaction includes variety of the responses such as the bodily, emotional, existential and cognitive reactions. The strength of these responses can vary from the weak transitory emotional reactions to the lifelong strong ones, which can change the life story of the individuals. In this study, the qualitative data gathering on focus groups, the semi-structured interview about the loss experiences, and the life story interview by Mc Adams approach were applied on 21 participants. The phenomenological analysis of the manuscripts of the interviews used to investigate individual's responses to the loss. Results showed three major clusters that include context of the loss, nature of the loss and the experimenter's characteristics. In context of the loss, time and the sociocultural background of the loss experience is major themes. Another kinds of thems consisted of nature of the loss cluster includes its type, the obligatory versus the optional loss, and the predictable versus unpredictable loss. Finally, the participant's characteristics included the life experiences, personality, and knowledge level of participants. Results shows the interactive effect of objective living world which the loss happens as an incident in it and the sobjective living world of the individual who experiences the loss.

بررسی کیفی واکنش به فقدان در جوانان ساکن شهر تهران

مانی رفیعی اردستانی[۱]، حسین اسکندری*[۲]، احمد برجعلی[۳]، نورعلی فرخی[۴]

۱. دکتری روان‌شناسی عمومی، دانشگاه علامه طباطبائی

۲. (نویسنده‌ی مسئول)، دانشیار گروه روان‌شناسی عمومی و بالینی، دانشگاه علامه طباطبائی، sknd40@gmail.com

۳. دانشیار گروه روان‌شناسی عمومی و بالینی، دانشگاه علامه طباطبائی

۴. دانشیار گروه سنجش و اندازه‌گیری، دانشگاه علامه طباطبائی

این مقاله برگرفته از رساله‌ی دکتری نویسنده‌ی اول است.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱/۲۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۸/۲۷

یافته‌های اصلی

- واکنش به فقدان، فرایندی است که تحت تأثیر بستر زمانی و فرهنگی خاص، ماهیت و شدت رویداد و ساخت روانی کنشگر شکل می‌گیرد.
- افراد دربرابر هرگونه فقدانی، مانند پایان یک رابطه، مهاجرت یا طلاق، واکنشی از جنس سوگ نشان می‌دهند.

چکیده

شیوه‌ی برخورد با فقدان، گستره‌ی وسیعی از واکنش‌های جسمی، هیجانی، شناختی و وجودی را در برمی‌گیرد و شدت آن می‌تواند از یک هیجان زودگذر و خفیف تا واکنشی شدید که تمام تاریخچه‌ی زندگی فرد را تحت تأثیر قرار می‌دهد، متغیر باشد. در این پژوهش به کمک سه شیوه‌ی مختلفِ جمع‌آوری کیفی داده‌ها، شامل گروه‌های متمرکز، مصاحبه‌ی نیمه‌ساختمند درباره‌ی تجربیات فقدان و اخذ روایت زندگی به شیوه‌ی مک‌آدامز که درمجموع روی ۲۱ شرکت‌کننده صورت پذیرفت، ساخت‌ها و فرایندهای مؤثر بر چگونگی واکنش‌های این افراد به فقدان، از طریق بررسی پدیدارشناختی و تحلیل کیفی داده‌ها روی متن آوانویسی شده‌ی مصاحبه‌ها مورد بررسی قرار گرفت. نتایج به‌دست‌آمده، سه خوشه‌ی اصلی بستر رخداد، ماهیت فقدان و ویژگی‌ها و تجربه‌ی زیسته‌ی کنشگر را به‌عنوان فرایندهای تأثیرگذار بر واکنش به فقدان معرفی کرد. بستر رخداد دو مضمون زمان و مقایسه با هنجارهای فرهنگی و اجتماعی، ماهیت فقدان سه مضمون نوع فقدان، جبری یا اختیاری بودن و دفعی یا پیش‌بینی‌پذیر بودن آن و درنهایت ویژگی‌های کنشگر، سه مضمون شخصیت، میزان آگاهی و تجربیات زیسته‌ی پیشین افراد را در برمی‌گرفت؛ درنتیجه به نظر می‌رسد که تعاملی از واقعیت‌های بیرونی و زیست‌جهان ذهنی کنشگر است که به طیف گسترده‌ی واکنش‌ها به فقدان منجر می‌گردد.

واژگان کلیدی

پدیدارشناسی، فقدان، سوگ، جوانان

[Downloaded from rph.khu.ac.ir on 2024-04-19]

[DOR: 20.1001.1.20080166.1397.12.3.1.4]

[DOI: 10.52547/rph.12.3.66]

مقدمه

ازدست‌دادن، بخش مهمی از تجربه‌ی زیسته‌ی ما انسان‌ها را شکل می‌دهد. موضوعِ تأثیر فقدانِ محبوب ازدست‌رفته بر سلامت جسمانی و روانی بازماندگان، به‌طور وسیعی مورد بررسی قرار گرفته است و مطالعات پرشماری وجود دارند که اثر مخرب آن را تأیید می‌کنند (۱). افراد سوگوار بیش از دیگران در معرض خطر ابتلا به مشکلات سلامت جسمانی و روانی هستند و این خطر تا مدت‌ها پس از فقدان نیز ادامه می‌یابد. تعدادی از این افراد دربرابر مشکلاتی در خودِ فرایند سوگواری، مانند سوگ مزمن که با طولانی‌شدن نشانگان سوگواری و اختلال طولانی‌مدت در عملکرد بهنجار شناخته می‌شود، آسیب‌پذیر هستند (۲). بااین‌وجود، تفاوت‌های زیادی بین تجربه‌کنندگان انواع متفاوت فقدان وجود دارد. درحالی‌که برخی افراد سوگوار از ناراحتی‌هایی که عنوان شد، رنج می‌برند و اغلب سوگ شدیدی را هنگام فقدان تجربه می‌کنند، بسیاری از افراد به‌راحتی با جریان سوگواری سازگار می‌شوند و حتی نشانه‌های کمی از پریشانی را نشان می‌دهند (۳)؛ همچنین برخی مطالعات جدید برخی از آثار طولانی‌مدت فقدان‌ها ازجمله تأثیر آن بر اقدام به خودکشی در بزرگ‌سالی را به چالش کشیده‌اند (۴). اکنون، این پرسش مطرح می‌شود که چه ساخت‌ها و فرایندهایی باعث این گستره و تفاوت در واکنش‌ها می‌شود؟

تاکنون تحقیقات متعددی به‌منظور شناسایی فرایندهای تأثیرگذار بر واکنش به فقدان صورت گرفته است. بخشی از این مطالعات به بررسی نقش مشخصات زیستی بر فقدان پرداخته‌اند. دراین‌بین سن کنشگر از یک‌سو و سن متوفی در تجربه‌ی سوگ‌های مرتبط با مرگ عزیز، از سوی دیگر، از ساخت‌های کلیدی تأثیرگذار بر فقدان شناسایی شده است (۵). انسان‌ها این حس شهودی را دارند که مرگ در سنین پایین غیرمنتظره و نابهنگام است؛ اما پس از یک سن خاص، مرگ قابل‌انتظار است و بهنگام به نظر می‌رسد. هرچند که تحقیقات نشان داده است که این ارتباط یک رابطه‌ی همبستگی ساده و خطی نیست (۶)؛ همچنین جنسیت به‌عنوان یک متغیر جمعیت‌شناختی مهم دیگر مورد بررسی قرار گرفته است و بیشتر تحقیقات بر شدت بالاتر واکنش سوگ در بین زنان صحه گذاشته‌اند (۸،۷). به‌طور ویژه مطالعات نشان داد که مادرانی که با سوگ از دست دادن فرزندشان درگیر هستند، واکنش‌های شدیدتری نسبت به پدران سوگوار از خود نشان می‌دهند (۹). نژاد نیز به‌عنوان یک عامل احتمالی تأثیرگذار بر سوگ مورد بررسی قرار گرفته است. دست‌کم دو مطالعه‌ی نسبتاً گسترده نشان داده است که آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار، بیش از سفیدپوستان آمریکایی درگیر سوگ‌های شدید می شوند (۱۱،۱۰). به نظر می‌رسد زمانی که تفاوت‌های فرهنگی وارد متغیرها می‌شود، الگوی این واکنش‌ها نیز پیچیده‌تر می شود؛ برای مثال در مطالعه‌ای، ابتدا نمونه‌ی چینی، سوگ بیشتری نسبت به نمونه‌ی آمریکایی از خود نشان دادند، اما بعدها مشارکت‌کنندگان چینی نسبت به هم‌قطاران آمریکایی خود سوگ کمتری را گزارش نمودند (۱۲) این نتایج پیشنهاد می‌کنند که متغیرهای نژادی باید به‌صورت گسترده و در طول زمانی طولانی مورد بررسی قرار بگیرند تا بتوان نتیجه گرفت که کدام نژادها بیشتر در معرض سوگ مزمن قرار دارند و اگر هستند، چه چیزی می‌تواند آن را توضیح دهد.

فراتر از مشخصات کنشگر، چیستی و چگونگی رویدادی که به تجربه‌ی فقدان منجر شده است نیز، موضوع مطالعه‌ی بسیاری از محققان بوده است. برخی از این مطالعات، علت فقدان را به‌عنوان یکی از عوامل خطر سوگواری شدید مطرح کرده‌اند؛ به‌عنوان‌مثال مطالعاتی که درباره‌ی تأثیر علت مرگ بر سوگواری نزدیکان صورت گرفته است، نشان داد که مرگ‌هایی با علل خشن و غیرطبیعی، سوگ بیشتری را نسبت به مرگ های طبیعی ایجاد می‌کنند؛ همچنین شیوه‌ی رویارویی با اتفاق فقدان عامل دیگری است که مورد بررسی

[Downloaded from rph.khu.ac.ir on 2024-04-19]
[DOR: 20.1001.1.20080166.1397.12.3.1.4]
[DOI: 10.52547/rph.12.3.66]

قرار گرفته است. عواملی مانند دیدن جسد عزیز ازدست‌رفته، شیوه‌ی خودکشی، مثلاً دارزدن یا مشاهده‌ی اسلحه در صحنه‌ی مرگ، ازجمله عواملی است که همبستگی‌شان با میزان سوگ، مورد مطالعه قرار گرفته است. هرچند که دست‌کم یکی از مطالعات بر تأثیر دیدن جسد بر شدیدتر شدن مراحل سوگواری تأکید داشت (۱۴)، مطالعات دیگر همبستگی معناداری را بین عناصر یاد شده با شدت سوگ نشان ندادند (۱۵). کیفیت ارتباط با موضوع ازدست‌رفته نیز به‌عنوان یکی دیگر از ساخت‌های تأثیرگذار بر تجربه‌ی شدید و پیچیده‌ی فقدان مورد بررسی قرار گرفته است؛ برای مثال، مطالعاتی به بررسی ارتباط بین نسبت‌های خویشاوندی (همسر، والد یا فرزند) با سوگ شدید پرداخته‌اند. همان‌طور که انتظار می‌رفت افرادی که از مرگ یکی از اعضای خانواده‌ی درجه‌یک سوگوار بودند، بیش از آن‌هایی که از فقدان در یک رابطه‌ی دورتر رنج می‌بردند، سوگ را تجربه می‌کردند (۱۶). این موضوع تا حدی با اهمیت است که یکی از مطالعات، آن را به‌عنوان مهم‌ترین عامل پیش‌بین سوگ شدید بیان کرده است (۱۳).

ویژگی‌های روان‌شناختی کنشگر نیز عامل بسیار مهم دیگری در تجربه‌ی فقدان به حساب می‌آید؛ به‌عنوان‌مثال مطالعاتی به بررسی ارتباط بین سبک دلبستگی و سوگ پرداخته‌اند و سبک‌های دلبستگی در این مطالعات با سوگ مرتبط دانسته شده است؛ به‌طوری‌که به نظر می‌رسد افراد دارای سبک دلبستگی اجتنابی، سوگ بیشتری از افرادِ دارای سبک دلبستگی ایمن تجربه می‌کنند و مطالعه‌ای دیگر نشان داد که سبک‌های دلبستگی اجتنابی و مضطرب، ۱۳در صد واریانس نمرات سوگ شدید را پیش‌بینی می‌کنند (۱۸)؛ همچنین تأثیر صفات شخصیتی به‌طور محدود روی سوگ مورد مطالعه قرار گرفته است و ارتباط بین صفت روان‌رنجوری‌خویی و سوگ شدید[1] تأیید شده است (۱۷). صفات وجودی، مانند معناجویی نیز با شیوه‌ی واکنش به فقدان ارتباط دارند؛ به‌طوری که معنابخشیدن به سوگ، یکی از مثبت‌ترین پیش‌بین‌ها در احساس بهزیستی، چهار سال پس از تجربه‌ی سوگ به حساب آمد (۱۹)؛ انحرافات شناختی نیز به‌عنوان عامل تعیین‌کننده در شیوه‌ی تجربه‌ی فقدان مطرح است. به نظر می‌رسد که شناخت‌های منفی مرتبط با سوگ، به‌ویژه شناخت منفی نسبت به آینده، پیش‌بینی جدی برای سوگ شدید محسوب می‌شود (۱۶).

درنهایت، برخی مطالعات، به بررسی تأثیر حمایت اجتماعی پس از فقدان بر واکنش به آن پرداخته‌اند. نتایج ضدونقیضی در این خصوص به‌دست‌آمده است و درحالی‌که برخی مطالعات حمایت اجتماعی پایین را یک پیش‌بین خوب برای سوگ شدید می‌دانند (۲۰) مطالعات دیگر همبستگی معناداری بین سوگ و حمایت اجتماعی نیافته‌اند (۲۱).

علی‌رغم کوشش‌های صورت‌گرفته برای پاسخگویی به پرسش فرایندهای مؤثر بر چگونگی واکنش به فقدان، همچنان جای این منظر خالی است که خود کنشگر چه فرایندهایی را کلیدی‌ترین متغیرهای مؤثر بر این تجربه می‌داند. نگاه عینی و کمّی به این پرسش، اگرچه می‌تواند در آشکارسازی عواملی مانند عوامل زیستی راهگشا باشد، اما در شناخت نقش متغیرهای روان‌شناختی، تجربیات زیسته، انگاره‌ها و پیش‌فرض‌های ذهنی و هیجانات مؤثر بر این تجربه ناتوان است. تاکنون مطالعات کیفی متفاوتی در جهان در این خصوص صورت گرفته است که از آن جمله می‌توان به مطالعه‌ای که تجربه‌ی فقدان در شش نوجوانان ساکن انگلستان را بررسی کرده (۲۲) یا مطالعه‌ی دیگری که با رویکرد روایت به تأثیر فقدان بر هویت روایی افراد در آینده پرداخته است (۲۳)، اشاره کرد؛ اما هیچ‌یک از این تحقیقات نیز تصویری جامع از فرایندهای تأثیرگذار بر این تجربه ارائه نکرده‌اند؛ از سوی دیگر، در نظر گرفتن فقدان به‌عنوان یک

[1] Complex Grief

[Downloaded from rph.khu.ac.ir on 2024-04-19]
[DOR: 20.1001.1.20080166.1397.12.3.1.4]
[DOI: 10.52547/rph.12.3.66]

تجربه‌ی عام و نه محدود به مرگ عزیزان، خلأیی است که تعمیم‌پذیری نتایج به‌دست‌آمده در تحقیقات قبلی، اعم از کمّی و کیفی را محدود می‌سازد. درنهایت، ازآنجاکه فقدان، تجربه‌ای وابسته به فرهنگ است و به همین واسطه ممکن است که فرایندهای تأثیرگذار بر واکنش به آن در فرهنگ‌های گوناگون متفاوت باشد، لازم به نظر می‌رسد که مطالعه‌ای عمیق و جامع در ایران نیز روی آن انجام شود؛ ازهمین‌روی در این تحقیق، با روشی کیفی و عمیق به بررسی تجربه‌ی زیسته‌ی افراد در خصوص فقدان پرداخته شده است و طی آن فرایندهای مؤثر بر واکنش به فقدان و عوامل روانی اجتماعی و فرهنگی مؤثر بر آن، در جوانان تهرانی مورد بررسی قرار گرفته است.

روش

الف) طرح پژوهش و شرکت‌کنندگان

این پژوهش، یک پژوهش کیفی است. به‌منظور گردآوری و تحلیل داده‌ها، ترکیبی از روش‌های تحلیل مضمون و تحلیل روایت و پدیدارشناسی به کار گرفته شد. هدف از این ترکیب، دسترسی به اطلاعات حداکثری و جامع، با توجه به گستره‌ی موضوع مورد بررسی بود. برای این منظور در مرحله‌ی اول، همه‌ی داده‌ها آوانویسی شد و سپس در یک تحلیل اولیه، تمامی متن بازخوانی و یادداشت‌هایی در کنار آن به‌منظور تحلیل نهایی نگاشته شد. در مرحله‌ی بعدی بنا بر متن آوانویسی‌شده و یادداشت‌های اولیه، عبارت‌های کوتاهی به‌صورت کد در نظر گرفته شد که این کدها به بخش‌های مربوطه‌شان در متن، ارجاع داده شدند؛ سپس این عبارات بر مبنای موضوع‌شان برای هر فرد یا گروه به صورت جداگانه به خوشه‌ها و مضامینی دسته‌بندی شد که در یک فرایند استنباطی، باهم ترکیب شدند و خوشه‌ها و مضامینی برای تمام پژوهش استخراج گردید. درنهایت بنا به ادبیات پژوهش و تحلیل محقق، بحثی پیرامون نتایج به‌دست‌آمده صورت گرفت.

هرچند در تحقیقات کیفی، جامعه‌ی آماری، به معنایی که در تحقیقات کمّی از حیث تعمیم‌پذیری مصطلح است، معنا ندارد، در این پژوهش، افرادی در رده‌ی سنی ۲۰ تا ۴۰ سال که ساکن شهر تهران هستند، به‌عنوان جامعه‌ی مورد مطالعه در نظر گرفته شدند. شرکت‌کنندگان در پژوهش، دو گروه غیرمتخصصان و متخصصان روان‌شناسی را در برمی‌گرفتند که درمجموع در دو گروه کانونی شش و هفت‌نفره و هشت مصاحبه‌ی انفرادی گمارده شدند. افراد شرکت‌کننده در گروه کانونی هفت‌نفره را صرفاً روان‌شناسان و شرکت‌کنندگان دیگر را افراد غیرروان‌شناس تشکیل می‌دادند. روش انتخاب افراد غیرمتخصص از طریق فراخوان عمومی و افراد متخصص روان‌شناسی از طریق معرفی و شیوه‌ی گلوله‌ی برفی بود. تعداد شرکت‌کنندگان در مصاحبه‌ی انفرادی نیز از طریق قانون اشباع که معمولاً در مصاحبه‌های انفرادی معیار است، تعیین شد. مشخصات دموگرافیک هفت مرد و چهارده زن شرکت‌کننده در پژوهش در جدول ۱ ذکر شده است. باید در نظر داشت که شرکت‌کنندگان در مصاحبه، به‌منظور حفظ محرمانگی، در گروه‌های کانونی با شماره و در مصاحبه‌های فردی با حروف الفبایی نام‌گذاری شده‌اند.

به‌منظور بررسی روایی در این پژوهش از شیوه‌ی پیشنهادی اسمیت (۲۰۰۹) در خصوص استفاده از ارزیاب استفاده شد. برای این کار، تحلیل پژوهشگر از نتایج، به‌طور خلاصه در اختیار شرکت‌کنندگان قرار گرفت و چهار متخصص نیز نظرات خود را درباره‌ی تحلیل و روایی اطلاعات به‌دست‌آمده ابراز کردند و اصلاحاتی نیز بر مبنای نظرات اخذ شده صورت پذیرفت.

[Downloaded from rph.khu.ac.ir on 2024-04-19]
[DOR: 20.1001.1.20080166.1397.12.3.1.4]
[DOI: 10.52547/rph.12.3.66]

جدول ۱- مشخصات جمعیت‌شناختی شرکت‌کنندگان

سن		وضعیت تأهل		تحصیلات		زمینه‌ی شغلی	
	تعداد		تعداد		تعداد		تعداد
۲۰-۲۵	۴	مجرد	۱۱	دیپلم	۱	بی‌کار	۲
۲۵-۳۰	۵	متأهل	۶	کاردانی	۰	شغل آزاد	۴
۳۰-۳۵	۶	مطلقه	۴	کارشناسی	۶	کارمند	۴
۳۵-۴۰	۶			کارشناسی‌ارشد	۸	پزشک/ درمانگر	۶
				دکتری	۶	دانشجو	۵

ب) ابزار و مواد

به‌منظور گردآوری داده‌ها از سه روش گروه‌های کانونی، مصاحبه‌ی ساختمند انفرادی، مبتنی‌بر روایت زندگی و مصاحبه‌ی نیمه‌ساختمند مبتنی‌بر تجربه‌ی فقدان استفاده شد. گروه‌های کانونی هم به‌عنوان یکی از منابع جمع‌آوری اطلاعات و هم به‌منظور ابزاری برای ایجاد ذهنیت در طراحی مصاحبه‌ی نیمه ساختمندِ تجربه‌ی فقدان مورد استفاده قرار گرفتند. این گروه‌ها در دو دسته‌ی شش و هفت‌نفره که یکی از آن‌ها صرفاً از روان‌شناسان و دیگری از افراد عادی واجد شرایط جامعه شکل گرفته بود، تشکیل گردید. درنهایت، بیش از ۳۰۰ دقیقه مصاحبه از دو گروه ضبط شد.

در مرحله‌ی بعد، مصاحبه‌ی انفرادی با هشت نفر از افرادِ دارای مشخصات جامعه که به‌صورت داوطلبانه حاضر به شرکت در پژوهش شدند و از بین بیش از سی نفر داوطلب براساس بیشترین پراکندگی انتخاب شده بودند، صورت پذیرفت. با هر یک از این شرکت‌کنندگان دو مرحله مصاحبه که مرحله‌ی اول آن مصاحبه‌ی ساختمند روایت زندگی و مرحله‌ی دوم آن، مصاحبه‌ی نیمه ساختمند بر مبنای تجربه‌ی فقدان بود، انجام شد. در بخش اول مصاحبه‌ها از روش پیشنهادی مک‌آدامز (۲۴) و در بخش تجربه‌ی فقدان از مصاحبه‌ی خود ساخته، بنا به رسم تحقیقات پدیدار شناسی استفاده شد. زمان متوسط هر یک از مراحل مصاحبه، برای هر فرد ۱۲۰ دقیقه و بلندی و کوتاهی مصاحبه بنا به تجارب زیسته و شخصیت افراد متغیر بود.

به‌منظور سنجش روایی پژوهش، از شیوه‌ی معمول در تحقیقات پدیدارشناسی استفاده شد؛ بدین معنی که در گام نخست همه‌ی شرکت‌کنندگان یک گزارش صوتی ده‌دقیقه‌ای، از تحلیل پژوهشگر را از مصاحبه خود شنیده و پیشنهادهای اصلاحی‌ای در این خصوص ارائه دادند. در گام بعدی، سه نفر از گروه کانونی متخصصان و یک ارزیاب مستقل نیز نتایج و تفسیر محقق را بررسی و در این خصوص اظهارنظر کردند. این تلاش‌ها در کنار تبادل نظرات محققان، روایی پژوهش را به اثبات رساندند.

یافته‌ها

فرایندهای تأثیرگذار بر شیوه و شدت واکنش به فقدان را براساس تحلیل صورت‌گرفته می‌توان به سه خوشه‌ی کلی بستر فقدان که مربوط به زیست‌جهانی است که فقدان در آن روی داده است، فرایندهای ماهیتی که بسته به نوع فقدان و شیوه‌ی رخداد آن‌ها هستند و درنهایت ویژگی‌های کنشگر که خود دامنه‌ای از شخصیت، دانش و تجربه‌های زیسته‌ی او را در برمی‌گیرد، تقسیم کرد. جدول ۲ خوشه‌ها و مضامین به‌دست‌آمده از تحلیل پدیدارشناسانه‌ی تفسیری داده‌ها را نشان می‌دهد. در ادامه به بررسی هر یک از این خوشه‌ها و مضامین با ذکر مصداق‌هایی از مصاحبه‌ها پرداخته شده است.

[Downloaded from rph.khu.ac.ir on 2024-04-19]
[DOR: 20.1001.1.20080166.1397.12.3.1.4]
[DOI: 10.52547/rph.12.3.66]

جدول ۲- فهرست خوشه‌ها و مضامین استخراج‌شده در خصوص فرایندهای تأثیرگذار بر چگونگی و شدت واکنش به فقدان

خوشه‌ها	مضامین
بستر فقدان	زمان
	مقایسه با هنجارها و افراد دیگر
ماهیت فقدان	نوع فقدان
	جبری یا اختیاری بودن فقدان
	پیش‌بینی‌پذیری و تدریجی بودن
ویژگی‌ها و تجربه‌ی زیسته‌ی کنشگر	شخصیت
	آگاهی
	تکرار فقدان‌های مشابه و تداعی‌ها

خوشه‌ی اول: بستر فقدان

هر فقدان، در یک بستر زمانی ویژه و در یک برهه‌ی رشدی خاص رخ می‌دهد و بر این مبنا تأثیرگذاری آن تغییر می‌کند. باید توجه داشت که اگرچه تمامی شرکت‌کنندگان در این پژوهش در دوره‌ی جوانی خود به سر می‌برند، بااین‌حال روایت خود را از زمان تولد تاکنون بیان می‌کنند و به این طریق بحث زمان اهمیت می‌یابد؛ از سوی‌دیگر، فقدان‌ها در چارچوب فرهنگی‌اجتماعی ویژه‌ی خود رخ می‌نمایند و میزان تأثیر آن‌ها نیز به هنجار جامعه وابسته است.

زمان: سن اتفاق افتادن رویداد، نزدیکی رویداد به زمان روایت و برهه‌ی تاریخی حدوث رویداد، همگی بستری را فراهم می‌آورند که درواقع تفسیری که از فقدان صورت می‌پذیرد، به آن وابسته است. «خانم و» در خصوص دو تجربه‌ی ناشی از فقدان عزیزانش و اهمیت نزدیکی رویداد به زمان روایت این‌گونه پاسخ می‌دهد: *«تجربه‌ی فقدان دوم برات برجسته‌تره؟ - آره. چون که اون بعد اتفاق افتاد. فوت بابا بالاخره یه ۲۳ سال از روش گذشته؛ ولی دومین فقدانی که گفتم جدیدتر بود.»*

تأثیر یک فقدان بسته به دوره‌ی رشدی می‌تواند کاملاً متفاوت باشد. یک فقدان مثل زیبایی، ممکن است در مواقعی از زندگی، بنا به شرایط، مهم و در مقاطعی دیگر کم‌اهمیت شود؛ مثلاً در مصاحبه با «خانم ج» به این موضوع اشاره می‌شود: *«یعنی تو دو بار این موضوع رو تجربه کردی. یه بار اوایل، هفت‌هشت سالت بود. و یه بارم وقتی برگشتی به دامان جامعه. – بله. هر دو بار هم اذیت شدم؛ ولی خوب وقتی بزرگ شدم یه چیز دیگه بود. یه معنی دیگه داشت... تو بزرگ‌سالی بخش‌های زیادی از زندگیم تحت تأثیر این موضوع قرار گرفت.»*

گاهی ماهیت روابط در طول زمان دستخوش تغییر می‌شود و همین، ماهیت فقدان را تغییر می‌دهد؛ مثلاً «آقای ب» رابطه با پدربزرگش را قبل از مرگ این‌طور توصیف می‌کند: *«آخرای عمرش، ۶-۷ ماه آخر عمرش، من با هاش رابطه‌ی جالب عجیبی داشتم. یادمه که می‌رفتم خونه شون و دیگه نمی‌تونست ریشش رو بزنه خودش، یا می‌تونست، نمی‌زد صبر می‌کرد من برم... ما قبلش هیچ رابطه‌ای نداشتیم و فکر نمی‌کردم هیچ‌وقت از مرگش انقدر ناراحت شم.»* دراین‌بین باید به فقدان‌های تدریجی نیز توجه داشت. مسئله‌ی زمان در فقدان‌های تدریجی، مفهومی دیگر پیدا می‌کند؛ گویی زمان در مدت تجربه‌ی فقدان‌های تدریجی بسط پیدا می‌کند؛ مثلاً «آقای د» در خصوص فقدان آزادی ناشی از ازدواجش می‌گوید: *«خلاصه یه ۴ سال و ۶ ماه و ۲ روز، یعنی ۱۶۴۸ روز، من احساس اسارت داشتم، روزهای طولانی لعنتی، زندان... زمان انگار نمی‌گذشت اصلاً.»*

مقایسه با هنجارها و افراد دیگر: مفهوم فقدان در یک

[Downloaded from rph.khu.ac.ir on 2024-04-19]
[DOR: 20.1001.1.20080166.1397.12.3.1.4]
[DOI: 10.52547/rph.12.3.66]

ساخت اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی ویژه و در مقایسه با افراد دیگر شکل می‌گیرد. به‌طور ویژه فقدان‌هایی که تا حدی مرتبط با طبقه‌ی اجتماعی و فرهنگی هستند مانند آزادی، امور مالی و... به شدت وابسته به درک فرد از وضعیت دیگران است؛ برای مثال «آقای ب» در باره‌ی فقدان آزادی در نوجوانی‌اش در مقایسه با سایر دوستانش می‌گوید: *«۱۶-۱۷ سالم بود؛ ولی هوا که تاریک می‌شد باید می‌اومدم خونه. درصورتی‌که دوستای من ممکن بود مثلاً برن چه می‌دونم مهمونیم برن، ساعت ۱۲ شب برگردن... این باعث می‌شد که احساس اسارت داشته باشم.»*

برای «خانم ز» هم فقدان مالی زمانی که در مواجهه با افراد ثروتمندتر قرار می‌گیرد، شدت می‌گیرد. او در خصوص این تجربه می‌گوید: *«+ یعنی دوستات بیشتر هم‌طبقه‌ی خودت بودن؟ - آره دیگه، دوستام بچه های مدرسه بودن و مدرسه‌مونم تو محله‌ی خودمون بود. + پس خیلیم نباید این احساسو می‌کردی، از کجا این حسو می‌کردی؟ - از دوره‌ای که رفتم دانشگاه؛ مثلاً اونجا که دیگه بچه‌ها خب خیلیاشون اصفهانی بودن، می‌گفتن خونه‌تون کجائه و اینا، من خیلی وقتا دروغ می‌گفتم. + یعنی اونجا بود که برا تو نداشتن پول برجسته شد؟ - آره».*

بر همین اساس برای «خانم ج» هم شکست در کنکور با قبول شدن خواهر در کنکور دردآورتر می‌شود. او درباره‌ی تجربه‌ی فقدان می‌گوید: *«کنکورو دادیم. خواهرم رتبه‌ش ۱۰۰۰ شد. من نمی‌دونم رتبه‌م چند شد، چون نگاهم نکردم. خواهرم پزشکی قبول شد. و من تازه احساس کردم که چقدر عقب موندم.»* او احساس کمبود در داشتن دوست را هم، زمانی که خواهرش با دوستش بوده، تجربه می‌کند و دراین‌باره می‌گوید: *«تو فقدان مامانم این بزرگ‌تر شدش که ما می‌رفتیم پارک ملت، خواهرم پیش دوستش بود. من می‌دیدم که من هیچ آدمی رو ندارم که باهاش حرف بزنم.»*

خوشه‌ی دوم: ماهیت فقدان

جدای از نوع فقدان روی‌داده که می‌تواند عینی یا ذهنی، مبتنی‌بر روابط یا فردی و شدید یا خفیف با شد، عواملی مثل جبری یا اختیاری بودن فقدان و به‌عبارتی نقش عامل انسانی در رخداد، دفعی یا تدریجی بودن آن یا قابلیت پیش‌بینی‌پذیری نیز بر شیوه و شدت واکنش به این موضوع تأثیر می‌گذارد.

نوع فقدان: اهمیتی که موضوع ازدست‌رفته، برای فرد دارد، اعم از آنکه عینی باشد، مانند فوت عزیزان یا از دست رفتن یک رابطه یا ذهنی، مانند از دست رفتن معنای زندگی یا رابطه، مهم‌ترین عامل تأثیرگذار بر شدت فقدان است. اهمیت انواع فقدان در دوره های مختلف زندگی فرد نیز تغییر پذیر است؛ به‌طوری‌که فقدان‌ها در روابط، عمیق‌ترین تجربه‌های فقدان را به‌طور ویژه در جوانی شکل می‌دهد. برای مثال «آقای د» می‌گوید: *«توی اینا فقدان واقعی فقط در مسئله‌ی رابطه خودش رو نشون میده‌ها. انقدر برام مهم نبوده که مثلاً یه همچین پول عظیمی ازدست‌رفته. همیشه می‌گم حالا پول انقدر اهمیت نداره که بگم هم پولم بره هم جونم. ولی در مورد آدما نه، خیلی درد کشیده‌م.»*

جبری یا اختیاری بودن: میزان نقش‌آفرینی افراد در فقدان، بر شدت تأثیر فقدان در روایت، تأثیرگذار است. این میزان نقش‌آفرینی را درواقع ترکیبی از ماهیت فقدان و شیوه‌ی اسناددهی افراد شکل می‌دهد. «آقای الف» در این خصوص، فقدان‌های اختیاری را شدیدتر از فقدان‌های جبری می‌داند. او دراین‌باره می‌گوید: *«من درباره‌ی چیزی که کاری‌ش نمی‌شه کرد، زیاد فکر نمی‌کنم»* او همچنین در جایی دیگر به رابطه بین اختیار و شدت فقدان ادراک‌شده این‌گونه تأکید می‌کند: *«خودم اگر مقصر بوده باشم در از دست دادن اون چیز یا مثلاً حالا بگیم به دست نیاوردنش، بنده دیگه مقصر بودم. خیلی بُلد بود این قصور من، آره اونجا خیلی با خودم کلنجار می‌رفتم که خب این چه کاری بود من*

[Downloaded from rph.khu.ac.ir on 2024-04-19]
[DOR: 20.1001.1.20080166.1397.12.3.1.4]
[DOI: 10.52547/rph.12.3.66]

با خودم کردم؟ یا این چه کاری بود که من نکردم این کارو که یه چیزو به دست بیارم.» برای «آقای الف» حتی یکی از راه‌های کنار آمدن با فقدان این است که احساس کند که دست او نبوده است، پس کاری نمی شود کرد. در این رابطه هم می‌گوید: *«خیلی از مسائل رو من راحت نادیده می‌گیرم. که آقا این اصلاً کاریش نمی‌شه کرد ولش کن. اذیتت داره می‌کنه؟ داره چوب لای چرخ زندگیت می‌کنه؟ ولش کن وقتی دست تو نیست.»* «آقای الف» بر همین اساس با مرگ عزیزان چون کنترلی نسبت به آن ندارد، راحت کنار می‌آید و به این شکل ماهیت جبری فقدان را در شیوه‌ی کنارآمدن با آن دخالت می‌دهد. او در رابطه با تجربه‌ی مرگ عزیزانش می‌گوید: «یکی میفته می‌میره، خب افتاده مرده. دلم تنگ می‌شه، ولی اتفاقیه که میفته. اونو کاری‌ش نمی‌تونم بکنم» برای «خانم ۱» به‌طورکلی هر انتخابی شدتی از فقدان را به همراه دارد. *«- یعنی تو برات هر انتخابی یک سوگ رو به همراه داره؟ + آره و حالا بستگی داره به اون - به شدت انتخابه؟ + دقیقاً! یعنی اون، می‌دونی؟ اهمیتی که اون اتفاقه واسه من داره.»*

نکته‌ی جالب اینجاست که در دسته‌ای از افراد این شیوه، کاملاً برعکس عمل می‌کند؛ به‌عنوان‌مثال برای «خانم ۴» جبر بر شدت فقدان می‌افزاید. او در خصوص جبری بودن فقدان می‌گوید: *«می‌خوام بگم باز بهت ثابت کنم که خیلی بزرگه. این شکلیه که تو هیچ کاری رو نمی‌تونی درست بکنی. دست‌بسته‌ای. دست‌بسته بودن به شدت اینجا چیز دیگه‌ایه، یک چیزی رو، عزیزترین رو از تو می‌گیره و تموم. بعد هیچ کاری نمی‌تونی بکنی. بی‌چاره‌ای. می‌دونی؟! اینکه دوست پسرت رفته، می‌تونی بهش زنگ بزنی. می‌تونی بری خونه‌ش، می‌تونی فحش بدی، می‌تونی یه کارایی بکنی، ولی این نیست. بابا نیست. هیچ کاری نمی‌تونی بکنی.»*

برای «خانم ۶» هم، جبری بودن رویداد آن را دردآور می‌کند. «خانم ۶» می‌گوید: *«به خاطر اینکه مثلاً چون دست تو نیست، تو نمی‌تونی کاری براش بکنی. خب؟ برای فقدان واقعی هم اینجوریه. مثلاً چه من گربه‌مو گم کردم، چه نرگس مرد، چه خونه‌ی بچگیمو ترک کردم. همه‌ش اینجوری بودش که یه ظلمی به تو می‌شه، یه چیزی اجباراً به تو تحمیل می‌شه یا یه چیزی از تو دریغ می‌شه، بدون اینکه نقشی داشته باشی توش و بتونی کاری براش بکنی. اینش خیلی بده.»*

برای «خانم ۱۲» هم، جبری بودن فقدان بر شدت درد تأثیر جدی می‌گذارد. «خانم۱۲» می‌گوید: *«اصلاً دردناک بودن فقدان در اینجاست که فکر می‌کنم دست من نبود. دست یه نیروی مافوق من بود. یا دست یه کس دیگه‌ای بود. جاهایی که فکر می‌کنم دست من بود، تصمیم من بود، حتی اگه من مقصرم، کمتر درد می‌کشم. چون بالاخره دخالتی درش داشته‌م، این جبره نبوده، اختیاری بوده. حالا خنگ بودم، احمق بودم، آدم بودم. می‌تونم باهاش کنار بیام.»*

پیش‌بینی پذیری و تدریجی بودن: انتظار سوگ و پیش‌بینی‌پذیر بودن آن، معمولاً سازش کنشگر را با سوگ ساده‌تر کرده است؛ اما در مقابل فرسایشی را ایجاد می‌کند که به بسیاری از واکنش‌ها شدت می‌دهد. در ضمن برای بسیاری از افراد، سوگ از لحظه‌ی آگاهی به احتمال واقعه شروع می‌شود. «آقای ب» ازجمله افرادی است که با دانستن احتمال فقدان بهتر می‌تواند با وقوع آن کنار آید. او دراین‌باره می‌گوید: *«خیلی از اطرافیانم رو، چون می‌دونستم می‌میرن، یعنی منتظر این بودم که بمیرن، انگار که این مسئله‌ی مرگ رو برا من آسون می‌کنه.»* درحالی‌که غیرمنتظره بودن فقدان‌ها بر شدت آن‌ها می‌افزاید. مثلاً «آقای ح» می‌گوید: *«خسته شده بودم واقعاً. ولی خب من انتظار نداشتم که بره. یعنی کار به یه همچین جایی بکشه که مثلاً اون آدم بگه من طلاق می‌خوام، یا دیگه نمی‌شناسمت، یا دیگه به من زنگ نزن، یا دیگه دوستت ندارم. قشنگ طلاقش رو که گرفت دیگه تموم شد. دیگه زنم رو ندیدم. این انتظارنداشتن، بیشتر به من ضربه*

[Downloaded from rph.khu.ac.ir on 2024-04-19]
[DOR: 20.1001.1.20080166.1397.12.3.1.4]
[DOI: 10.52547/rph.12.3.66]

زد.»

برای «آقای د» هم ناگهانی بودن مرگ مادربزرگش با احساس شوک همراه است. «آقای د» در خصوص این تجربه می‌گوید: *«+ همه تو شوک بودن. - آره. آخه مرگش خیلی عجیب بود. چهل روز بود که ما فهمیده بودیم مریضه. چهل روز بعد مرد. تموم شد مرد. مثل یه شمع که آب بشه تموم شه بمیره. یهویی، وحشتناک بود.»* درمقابل، در مواردی تدریجی بودن تجربه‌ی فقدان می‌تواند درد آن را بیشتر کند؛ مثلاً «آقای ب» در خصوص فقدان‌های تدریجی‌اش می‌گوید: *«+ چه چیزی اینارو متفاوت می‌کنه؟ - یکی‌ش اینه که اینا در جریانن و یک جوری حالت پیش‌رونده‌ای دارن انگار. اینا انگار تموم نمی‌شن. باهاتن.»*

برای «آقای د» هم، مزمن بودن بیماری مادر تجربه‌ی فقدان را به یک تجربه‌ی مستمر آزاردهنده تبدیل می‌کند. «آقای د» می‌گوید: *«مامانم تقریباً از اول راهنمایی من دیگه مریض شد، یه مریضی طولانی. و خب، اینکه دائماً فکر من به یه وری مشغول بود، خیلی انرژی‌بر بود.»* سازش نیز با فقدان‌های تدریجی، متفاوت و پیچیده‌تر است؛ مثلاً «آقای د» می‌گوید: *«مهم اینه که دفرمه نشم. من ضربات زیاد و مهلکی می‌خوردم؛ ولی مثلاً هرروز می‌رفتم خودم رو ترمیم می‌کردم؛ راست و ریست می‌کردم، ولی روزبه‌روز ضعیف و ضعیف‌تر می‌شدم.»*

خوشه‌ی سوم: ویژگی‌ها و تجربه‌ی زیسته‌ی کنشگر

یکی دیگر از خوشه‌هایی که از مصاحبه‌ها شناسایی شد، با ویژگی‌ها و تجربه‌ی زیسته‌ی کنشگران مرتبط بود. این خوشه شامل مضامین شخصیت، آگاهی و تکرار فقدان‌های مشابه می‌شود.

شخصیت: «خانم ۷» به تأثیر شخصیت بر فقدان دانستن یک چیز و بزرگی آن تأکید کرده و می‌گوید: *«اگر دسته‌بندی کنیم شخصیت آدما رو، یه گروه‌های شخصیتی‌ای فقدان رو می‌تونن تو چیزای متعددی با همون عمق تجربه کنن. بعضیا خیلی کمتر. پس به این بستگی داره. ممکنه که مثلاً اگه شخصیت تو رو آنالیز کنیم و من و... برای ما این تجربه بیشتر از یکی دیگه فقدان باشه، همون عمق و تأثیر رو داشته باشه یا همون زخم رو بزنه. و حتی اگه بگه که من این رو توی تاریخچه‌ی زندگیم نمی‌گم، چون وقتشو نداره بگه. ولی تو تاریخچه‌ی زندگی‌ش اون ثبت می‌شه. یعنی درواقع همون اثر عمیق رو می‌ذاره. که در آینده چه‌جوری زندگی کنه. واسه همین به نظر من به حیث شخصیتی برمی‌گرده، این که فقدان رو چی تعریف کنیم.»* به‌عنوان نمونه، برخلاف افراد بسیاری که در مصاحبه‌ها به فقدان‌های تحصیلی به‌عنوان مهم‌ترین فقدان‌های نوجوانی و جوانی شان اشاره کردند، برای «آقای ب» شکست در رقابت‌های تحصیلی هیچ‌وقت فقدان در نظر گرفته نشده بود. او در این خصوص می‌گوید: *«- هیچوقت شاگرد اول نشدم. + برات مسئله بود این؟ - نه. واقعن نه. می‌دونی کلاً حس رقابت برای من خوشایند نیست.»*

آگاهی: آگاهی شمشیر دولبه‌ای است که می‌تواند از طریق درک بیشتر، تحمل فقدان را آسان‌تر کند یا از سوی دیگر، فرد را نسبت به وجود فقدان هوشیارتر کرده و بر درد او بیفزاید. برای «خانم ه» آگاهی بیشتر نسبت به مشکل جنسی تجربه‌شده، سبب تشدید میزان درد فقدان می‌شود. او می‌گوید: *«آگاهی من باعث اضافه شدن درد جنسی من می‌شد. اصلاً روزی که فهمیدم یک مرد باید حداقل دو بار در هفته رابطه‌ی جنسی داشته باشه، وگرنه یک موردی داره، اون روز خیلی روز بدی بود برام.»*

تکرار فقدان‌های مشابه: باید توجه داشت که داشتن تجربیات مشابه قبلی نیز در افراد متفاوت، اثرات متفاوتی در درک شدت فقدان دارد. برای مثال «خانم ۷» معتقد است که تکرار فقدان‌ها تحمل آن را آسان می‌کند. او در این خصوص می‌گوید: *«چون من قبلش یه تجربه‌ی فقدان بزرگ، یه تجربه‌ی فقدان شدید و مردن واقعی، که همین جدایی بود رو*

[Downloaded from rph.khu.ac.ir on 2024-04-19]
[DOR: 20.1001.1.20080166.1397.12.3.1.4]
[DOI: 10.52547/rph.12.3.66]

دا شتم و بیماری و خیلی چیزا رو برام در پیِش دا شت، و اونو هضم کرده بودم و به اون نقطه‌ی عادی‌م ر سیده بودم، برا من مرگ پدرم آسون‌تر بود. و بعد از مرگ پدرم، همین امسال، جدایی‌ای که دا شتم برا من بازم از اونی که مثلاً ه شت سال پیش بود، آسون‌تر بود.»

«خانم ه» هم معتقد است تکرار فقدان‌ها مهارت‌های سازش را بالا برده و درد نا شی از آن‌ها را کم می‌کند. او در این رابطه می‌گوید: *«- من با فقدان مادرم در شش‌سالگی و نه‌سالگی خیلی شدید روبه‌رو شدم. موقع ازدواجش و موقعی که باید ازش جدا می‌شدم. + ولی این بار که قطع رابطه شد انقدر پررنگ نبود؟ محرومیتِ کامل اتفاق افتاد. - شاید اون موقع ظرف من کوچیک بود. + و بعداً ظرف تو بزرگ شد؛ موقعی که اون محرومیته اتفاق افتاد؟ - آره، یعنی این حس رو درک کردم. + یعنی یکی‌دو بار تجربه‌ش کرده بودی این حسه رو و بار سوم، دیگه اونقدر سخت نبود. - نه سخت بود. اما دیگه می‌شناختمش. اما می‌شناختمش. شناخته برام آروم‌کننده‌تر بود.»*

بی‌حسی و بی‌هیجانی بلندمدت به‌دنبال تکرار فقدان‌ها، در روایت «خانم ۱۳» مورد اشاره قرار می‌گیرد: *«زجره رو دارم می‌ک شم ولی بی‌حس شده‌م. دلم می‌خواد به یه جایی بر سم که انقدر بی‌حس شم که دیگه واقعاً هیچ زجری دیگه مهم نباشه.»* در اینجا می‌بینیم که کاهش درد ناشی از تکرار فقدان‌ها همیشه خو شایند نیست؛ مثلاً «خانم ۱۲» می‌گوید: *«من نق صم رو تو فقدان می‌بینم. یعنی من فکر می‌کنم فقدانا من رو مجبور می‌کنن سنگدل شم... یعنی من باید امروز هم به‌اندازه‌ی پنج سالگی‌م به خاطر از د ست دادن یه چیزی یا یه اتفاق ناراحت‌کننده‌ای، ناراحت بشم. مثلاً من امروزم با ید به‌اندازه‌ی پنج‌سالگیم از اینکه بمب می‌ندازن یه جایی، ناراحت بشم. نمی‌شم، چون انقد فقدان داشته‌م، که مجبور شده‌م خودم رو بی‌حس کنم، برای اینکه دووم بیارم، برای اینکه بقام حفظ بشه. و این انسانی نیست.»* برای «آقای ب» تکرار فقدان‌ها باعث دلسردی می‌شود و تأثیرات جدی‌ای در زمینه‌ی معنای زندگی فرد داشته است. او می‌گوید: *«ولی میخ آخر این تابوت رو خود همین رابطه‌ی با شیرین زد بهِم. که انگار هر دفعه یه تیکه‌ای از قلب من رفته. انگار که دیگه هیچ احساسی در من نمونده که بتونم به کسی بدم.»*

برای «خانم ج» تکرار شکست در کنکور برای چهار بار متوالی، به شدت اثر فقدان را بر شخ صیت او افزایش می‌دهد. او می‌گوید: *«جواب کنکور اون سال رو دادن، من دیگه رفتم، از خونه زدم بیرون، سوار بی‌آرتی شدم رفتم تجریش و شروع کردم از تجریش پ یاده او مدن پایین. ان گار دیگه اون خود قبلی‌م نبودم. اصلاً خودی نمونده بود.»*

برای «خانم ه» هم اعتیاد هم‌سر به‌وا سطه‌ی تکرار تجربه‌ی اعتیاد پدر، به‌عنوان یک فقدان تدریجی با شدت بی‌شتر درک می‌شود. او می‌گوید: *«من فقط دغدغه‌م ترک همسرم بود. حتی به خودم می‌گفتم که شاید اگر کسی برای پدرم این کارو می‌کرد و وایمیساد پاش... با خودم می‌گفتم شاید مادر من واین ستاد پای هم سرش.»* یکی از تأثیرات تجربیات قبلی، تداعی‌هایی ا ست که با تکرار تجربه، همه‌ی فقدان‌های م شابه را زنده می‌کند. «خانم ۲» با تمثیلی زیبا اثر این تداعی‌ها را بر فقدان ن شان می‌دهد: *«گو شواره خیلی رو مخه چون جفته همیشه. تو جفتش رو از دست بدی خیلی بهتره تا یکی‌ش رو. چون یکی‌ش هست که همیشه داره به تو می‌گه اون یکی کو؟»*

بحث و نتیجه‌گیری

در این پژوهش، سعی بر آن بوده است که با نگاهی کیفی و عمیق، تصویری جامع از ساخت‌ها و فرایندهای تأثیرگذار بر شدت و چگونگی واکنش به فقدان‌ها ارائه گردد. بر این همین ا ساس، یافته‌ها در سه خو شه‌ی کلی د سته‌بندی شدند که خوشه‌ی نخست، بر بستر و زمینه‌ای که فقدان در آن رخ داده است، تأکید کرده و در آن، به‌طور ویژه به زمان رخداد فقدان

[Downloaded from rph.khu.ac.ir on 2024-04-19]
[DOR: 20.1001.1.20080166.1397.12.3.1.4]
[DOI: 10.52547/rph.12.3.66]

و مقایسه‌ی مداوم خود فرد با اطرافیان و جامعه، پرداخته شده است. در خوشه‌ی دوم که ماهیت فقدان نام‌گذاری شده است، سه مضمونِ نوع فقدان که گستره‌ی وسیعی از موضوعات ازدست‌رفته را در برمی‌گیرد؛ نقش عامل انتخاب در این تجربه و نیز میزان پیش‌بینی‌پذیر بودن رویداد، به‌عنوان فرایندهای تأثیرگذار شناسایی شد. درنهایت، خوشه‌ی سوم بر تجربه‌ی کنشگر تأکید داشت و مضامینی چون شخصیت، آگاهی و تجربیات زیسته‌ی پیشین او را در واکنش به فقدان تأثیرگذار دانست.

اگرچه تحقیقات پیشین، در بررسی فرایند واکنش به فقدان، بر سوگ ناشی از فوت یکی از عزیزان تأکید کرده‌اند، براساس یافته‌های این پژوهش به نظر می‌رسد که فرایندهای استخراج‌شده در دیگر فقدان‌ها نیز تا حد زیادی با عوامل و فرایندهای به‌دست‌آمده در تحقیقات مروری پیشین (۵) تطابق داشته باشد. پیشینه‌ی کنشگر در هر دو پژوهش به‌عنوان یکی از مضامین اصلی مطرح بوده و شیوه‌ی رویداد فقدان که در پژوهش برک و نایمیر با عنوان عوامل مرتبط با مرگ آمده است نیز در هر دو پژوهش به‌عنوان عاملی برجسته شناخته شده است؛ البته باید در نظر داشت که ماهیت فقدان‌ها در این پژوهش معنایی وسیع‌تر از آنچه در پژوهش مروری یادشده، به آن اشاره شده است، دارد. عوامل و شیوه‌های درون‌فردی و باورهای فرد نیز تا حد زیادی در این پژوهش زیر عنوان شخصیت، مورد پوشش قرار گرفته و درنهایت اشاراتی نیز به نوع رابطه با ابژه‌ی ازدست‌رفته صورت پذیرفته است. درمجموع می‌توان گفت که نتایج به‌دست‌آمده در پژوهش پیشِ رو، تمامی معیارهای تأثیرگذاری را که محققین پیشین به آن اشاره کرده‌اند تأیید می‌کند و از سه حیث به تکمیل این عوامل می‌پردازد: نخست اینکه، به‌واسطه‌ی گستره‌ی وسیع‌تر تجارب در نظر گرفته شده و همچنین زیست‌جهان متفاوت جامعه‌ی مورد بررسی، برخی از این تجارب، به شکلی متفاوت از تحقیقات پیشین، نمود پیدا کرده‌اند و دوم اینکه، ساخت‌ها و فرایندهایی چون آگاهی، نقش کنشگر در رخ دادن فقدان و مقایسه با هنجارها و جامعه، شاید به دلیل روش متفاوت پژوهش، برای اولین‌بار به‌عنوان یک عامل کلیدی مورد توجه قرار گرفته‌اند و سوم آنکه، با توجه به نگاه کیفی به پدیدار فقدان، شیوه‌ی دسته‌بندی نیز مورد بازنگری قرار گرفته است.

در بین نتایج به‌دست‌آمده در این پژوهش، در وهله‌ی اول زیست‌جهانی که فقدان در آن رخ داده است، تحت عنوان «بستر فقدان» مورد توجه قرار گرفت. در این زیست‌جهان، نخست به زمان رویداد، که هم از حیث رشدی و هم از جنبه‌ی روایت‌شناسی، وجه قرابت زمانی رخداد با روایت را پوشش می‌دهد، توجه شده است. بُعد قابل‌توجه دیگر در بررسی فقدان، جهان فرهنگی‌اجتماعی است که پدیدار در آن به ظهور می‌رسد. این جهان بیش از آنکه مفهومی عینی باشد، به ذهنیات فرد وابسته است و از این حیث، درواقع در مقایسه با دو مفهوم ادراک فرد از هنجارهای اجتماعی و مقایسه‌ی تجربه‌کننده با اطرافیان و جامعه‌ی در دسترس شکل می‌گیرد. خوشه‌ی اصلی دوم، به چیستی و ماهیت خود پدیدار که در اینجا فقدان است، می‌پردازد. در درجه‌ی نخست، به‌واسطه‌ی گستردگی گونه‌شناسی فقدان، تفاوت در انواع به‌عنوان یکی از عوامل و فرایندهای تأثیرگذار در شیوه و شدت واکنش شناسایی شد؛ همچنین تحلیل نتایج نشان داد که دو عامل جبری یا اختیاری بودن فقدان و میزان پیش‌بینی‌پذیری آن نیز به‌شدت در شیوه‌ی واکنش به آن تأثیرگذار است و این تأثیر از الگوهای پیچیده‌ای نیز پیروی می‌کند. درنهایت، ویژگی‌های کنشگر خوشه‌ی سوم این پدیدار را تشکیل و شخصیت، آگاهی و تجربه‌های زیسته‌ی او شیوه و شدت سوگواری‌اش را شکل می‌دهد. این‌گونه تقسیم‌بندی‌ای می‌تواند راهنمای مناسبی برای تحلیل فقدان، به‌خصوص زمانی که با یک سوگ شدید روبه‌رو هستیم، به حساب آید.

[Downloaded from rph.khu.ac.ir on 2024-04-19]
[DOR: 20.1001.1.20080166.1397.12.3.1.4]
[DOI: 10.52547/rph.12.3.66]

بستری که فقدان در آن رخ می‌دهد به طرق مختلف، پیش‌ازاین پژوهش نیز مورد توجه محققان سوگ قرار گرفته است. به‌ویژه تحقیقات پیشین به اهمیت این موضوع که برخی فقدان‌ها در یک دوره‌ی رشدی ویژه، تأثیر بیشتری می‌گذارند پرداخته‌اند (۲۲،۶). نتایج این پژوهش نه‌تنها نتایج پیشین را تأیید کرد، بلکه با توجه به اینکه فقدان را مفهومی گسترده‌تر از مرگ عزیزان در نظر گرفته بود، نشان داد که این حساسیت سنی با توجه به محتوای فقدان نیز متغیر است؛ برای مثال مفهوم زیبایی و فقدان آن، به‌طور ویژه در دوره‌ی نوجوانی و جوانی، اهمیت بیشتری نسبت به دوران کودکی داشت. نکته‌ی قابل‌توجه دیگر در اینجا، بازه‌ی زمانی‌ای است که فقدان به طول می‌انجامد. باید در نظر داشت که بسیاری از فقدان ها یک رخداد دفعی نبوده و مدتزمانی به طول می‌انجامند.

در مقابل بستر تحولی رخداد فقدان، بستر مهم دیگری وجود دارد و آن بستر فرهنگی‌اجتماعی این رخداد است. اگرچه نتایج تحقیقی بر روی دو نمونه، ۳۱۶ فرد سوگوار و ۲۲۲ بیمار سرطانی و مراقبان آن‌ها (۱۰) و همچنین پژوهش دیگر بر روی ۵۰۶ جوان (۱۱) تفاوت بین نژاد های مختلف یک کشور و مطالعه‌ای دیگر (۱۲) تفاوت بین فرهنگ‌های مختلف را در سوگ نشان داده بودند، تمامی این تحقیقات نتایج خود را به سامانه های کلانِ پیرامون فرد محدود کرده و نقش سامانه‌های متوسط و خرد را در شیوه و شدت سوگواری در نظر نگرفته‌اند. نتایج این پژوهش نشان داد که پیامدهای ناشی از طبقه‌ی اجتماعی، خانواده و جامعه‌ی همسالانِ در دسترس، حتی بیش از هنجارهای کلی اجتماعی می‌توانند در درک یک پدیدار به‌عنوان یک فقدان و به‌تبع آن شدت و شیوه‌ی سوگواری مؤثر باشند.

ازآنجاکه در بیشتر تحقیقات صورت‌گرفته، تنها مرگ یکی از نزدیکان به‌عنوان سوگ در نظر گرفته شده است، تحقیقات مقایسه‌ای بسیار اندکی در خصوص تفاوت واکنش‌ها به انواع فقدان وجود دارد. نتایج به‌دست‌آمده در این پژوهش نیز بیش از آنکه به تفاوت واکنش های مربوط به فقدان های مختلف تأکید کند، شباهت این واکنش‌ها را برجسته کرد. درواقع تمامی آنچه را در سوگواری برای مرگ عزیزان گزارش شد، می‌توان در دیگر فقدان ها نیز یافت؛ بااین حال همچنان عناصری در ماهیت فقدان هستند که این موضوع را چه در شیوه‌ی واکنش و چه در شدت واکنش حائز اهمیت می‌کنند. فقدان‌هایی در برخی سنین بیشتر از دیگر فقدان‌ها برجسته هستند؛ به‌طور مثال در روایت زندگی افراد در دوران کودکی فقدان‌های خانوادگی نمود برجسته‌تری دارند و فقدان‌های عاطفی در سنین جوانی معمولاً شدیدترین واکنش‌ها را نسبت به سایر فقدان‌ها ایجاد می‌کنند.

عنصر مهم دیگری که در فقدان جای بررسی دارد عاملیت انسانی در ایجاد آن است. اگرچه تحقیقاتی که در گذشته پیرامون علت مرگ صورت گرفته است، به اهمیت وجود اراده‌ی انسانی در شدت واکنش فرد به فقدان تأکید کرده‌اند و مخصوصاً نشان دادند که در مرگ‌های ناشی از قتل و خودکشی، بیش از مرگ‌های طبیعی شاهد سوگواری شدید خواهیم بود (۲۵،۲۱،۸)، اما به‌دلیل توجه یک سویه به سوگ، به‌عنوان واکنشی به مرگ به نقش عاملیت کنشگر در تجربه توجهی نشده است. نتایج این پژوهش نشان داد که عاملیت می‌تواند به‌طور دوگانه‌ای عمل کرده و در بعضی از افراد بر شدت سوگ افزوده و درمقابل در برخی دیگر از شدت آن بکاهد. اگرچه این تفاوت در واکنش، نیازمند بررسی بیشتری است؛ بااین‌حال از تحلیل ساخت روایی این افراد می‌توان دریافت که بین خصوصیات شخصیتی این دو گروه تفاوت‌هایی مشاهده می‌شود؛ برای مثال در خصوص «آقای الف» که معیارهای سختگیرانه‌ای برای قضاوت خود داشته و اسنادهای درونی زیادی به کار می‌گیرد و در زندگی شخصی‌اش نیز فردی موفق است، خودسرزنشگری و احساس گناه پس از فقدان های اختیاری، بزرگ‌ترین درد در سوگواری‌اش به

[Downloaded from rph.khu.ac.ir on 2024-04-19]
[DOR: 20.1001.1.20080166.1397.12.3.1.4]
[DOI: 10.52547/rph.12.3.66]

حساب می‌آید. این در حالی است که برای افرادی مانند «خانم ۶ و ۱۲» که با فقدان‌های جدی در کودکی روبه‌رو بوده‌اند، مسئله‌ی اصلی عدم کنترل و حسِ ناشی از آن، یعنی درماندگی و استیصال است.

آخرین عنصر شناسایی‌شده‌ی مهم در مورد ماهیت فقدان، انتظار و پیش‌بینی پذیری فقدان است. مقالات بسیاری به مسئله‌ی انتظار سوگ و تأثیر آن بر سوگواری آتی فرد پرداخته‌اند (۲۹،۲۸،۲۷،۲۶). نتایج این پژوهش برخی گمانه‌زنی‌های قبلی را که لزوماً انتظار سوگ به کمتر شدن واکنش منجر نمی شود، تأیید کرد. به نظر می‌رسد که در این مورد نیز مانند مسئله‌ی عاملیت کنشگر، بین افراد مختلف و تجربه های مختلف تفاوت وجود دارد. در افرادی که روایت فقدان آن‌ها با یک مشکل مستمر طولانی گره خورده است، انتظار سوگ از خود سوگ دردناک‌تر شده و با نگاهی پدیدار شناختی، خود یک سوگ عمیق به حساب می‌آید. در این دسته افراد، سوگ اصلی چندان شوک‌آور نیست و گاهی حتی با هیجانات مثبتی نیز گره می‌خورد؛ درمقابل، در افرادی که به‌صورت شوک‌آوری با از دست رفتن ابژه‌ی ذهنی خود روبه‌رو می‌شوند، این دفعی بودن است که عامل شدت‌دهنده‌ی سوگ به حساب می‌آید.

درنهایت، ویژگی‌های کنشگر، آخرین عنصر تأثیرگذار جدی بر شدت و چگونگی تجربه‌ی فقدان است. باید در نظر داشت که این پژوهش همچون هر پژوهش پدیدارشناختی دیگری، بر درک ذهنی کنشگر از پدیدار توجه ویژه‌ای دارد و نتایج این پژوهش و تحقیقات پیشین نیز بر این موضوع تأکید کرده‌اند. اهمیت ویژگی‌های فردی که در این پژوهش زیر عنوان شخصیت مطرح شده‌اند با تحقیقات پیشین (۱۷،۱۶،۱۲) که از طریق بررسی تأثیر روان‌رنجورخویی، ویژگی‌های شناختی و شیوه‌ی دلبستگی به نقش ویژگی‌های کنشگر بر چگونگی ادراک سوگ پرداخته‌اند، هماهنگ است؛ همچنین برای میزان آگاهی فرد از تجربه‌ی پیشِ روی‌اش، به‌عنوان یک معیار در شیوه‌ی ادراک فقدان مطرح شد. برخی از فقدان‌ها تنها در یک سطح از آگاهی خاص امکان ظهور پیدا می‌کنند. اهمیت این موضوع در آنجاست که این عامل می‌تواند احساس‌های منفی و دردهای روانی‌ای را که پس از روان‌درمانی به جای بهبود شدت می‌یابند، تبیین کند. پس تجربه‌ی زیسته‌ی فرد و به‌طور ویژه تجربیات مرتبط با فقدان نیز عامل دیگری است که چگونگی ادراک واکنش به فقدان جدید و شدت واکنش‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. درحالی‌که در بسیاری از افراد وجود فقدان‌های قبلی مهارت‌های سازشی را بالا می‌برد، در سایرین ممکن است فقدان‌های مکرر با از دست رفتن ساخت معنایی همراه باشد و سوگ را شدیدتر نماید.

درنهایت از آنچه تاکنون مورد بررسی قرار گرفت می‌توان در تفکیک مشکلات ناشی از واکنش به فقدان با دیگر اختلالات روانی، به‌ویژه افسردگی درون‌زاد بهره برده و پیش‌آگهی مناسبی نسبت به روند تغییرات نشانه‌ها در فرایند سوگ به دست آورد؛ به‌علاوه نتایج به‌دست‌آمده نشان داد که چگونگی این واکنش‌ها تا حد زیادی به بستر رخداد و ادراک کنشگر وابسته است و از همین روی ورای دستاوردهای عمومی این پژوهش، به اهمیت این فرایندها در فرهنگ ایرانی نیز باید توجه ویژه داشت. بااین‌حال محدود بودن جامعه‌ی آماری به ساکنان شهر تهران و بازه‌ی سنی ویژه و عدم تحلیل جنسیتی داده‌ها و تنوع وسیع فقدان‌ها از یک‌سو و محدودیت‌های روش‌شناختی مانند نبود شیوه‌ای دقیق برای سنجش روایی داده‌ها از سوی دیگر، ازجمله محدودیت‌هایی هستند که تعمیم نتایج را با دشواری همراه کرده و امکان مقایسه‌ی گروه‌های مختلف در جامعه‌ی ایرانی را با کمک نتایج این پژوهش دشوار می‌نماید. تحقیقات آتی با نگاهی مقایسه‌ای به تفکیک جنسیت، قومیت یا طبقه‌ی اجتماعی می‌تواند اطلاعات تکمیلی باارزشی را فراهم آورد.

Reference

[Downloaded from rph.khu.ac.ir on 2024-04-19]
[DOR: 20.1001.1.20080166.1397.12.3.1.4]
[DOI: 10.52547/rph.12.3.66]

1. Archer J. The nature of grief: The evolution and psychology of reactions to loss. Routledge; 2013.
2. Bowlby J. Attachment and loss: Vol. 3: Loss: Sadness and depression. London: Hogarth. 1980.
3. Lucas R E, Clark A E, Georgellis Y, Diener E. Reexamining adaptation and the set point model of happiness: reactions to changes in marital status. J Pers Soc Psychol. 2003; 84: 527–539.
4. Ghavami-Lahiji H, Hajloo N. Comparison of early parental death, ADHD, and precarious employment among adults with and without history of suicide attempt. Journal of Research in Psychological Health. 2018; 12 (1) :13-23 .[Persian].
5. Burke L A, Neimeyer R A.11 Prospective risk factors for complicated grief. Complicated grief: Scientific foundations for health care professionals. 2013.
6. Wijngaards-de M L, Stroebe M, Schut H, Stroebe W, van den Bout J, Heijden P G M, et al. Couples at risk following the death of their child: Predictors of grief versus depression. J Consult Clin Psychol. 2005; 73: 617–623.
7. Prigerson H, Ahmed I, Silverman G K, Saxena A K, Maciejewski P K, et al. Rates of risks of complicated grief among psychiatric clinic patients in Karachi, Pakistan. Death Stud. 2002; 26: 781–792.
8. Momartin S, Silove D, Manicavasagar V, Steel Z. Complicated grief in Bosnian refugees. Compr Psychiatry. 2004; 45: 475–482.
9. Lang A, Gottlieb L. Parental grief reactions and marital intimacy following infant death. Death Stud.1993; 17: 233-255.
10. Goldsmith B, Morrison R S, Vanderwerker L C, Prigerson H. Elevated rates of prolonged grief disorder in African Americans. Death Stud. 2008; 32: 352–365.
11. Neimeyer R A, Baldwin S A, Gillies J. Continuing bonds and reconstructing meaning: Mitigating complications in bereavement. Death Stud. 2006; 30: 715–738.
12. Bonanno G A, Papa A, Lalande K, Zhang N, & Noll J G. Grief processing and deliberate grief avoidance: A prospective comparison of bereaved spouses and parents in the United States and the People's Republic of China. J Consult Clin Psychol.2005; 73(1): 86–98.
13. Cleiren M. Bereavement and adaptation: A comparative study of the aftermath of death. Washington DC: Hemisphere. 1993.
14. Feigelman W, Jordan J R, Gorman B S. How they died, time since loss and bereavement outcomes. Omega (Westport). 2009; 58: 251–273.
15. Callahan J. Predictors and correlates of bereavement in suicide support group participants. Suicide Life Threat Behav. 2000; 30: 104–124.
16. Boelen P A, van den Bout J & van den Hout M A. The role of negative interpretations of grief reactions in emotional problems after bereavement. J Behav Ther Exp Psychiatry. 2003; 34: 225-238.
17. Houwen K V D, Stroebe M, Stroebe W, Schut H, Bout J V D, Meij L W D. Risk factors for bereavement outcome: A multivariate approach. Death Stud. 2010; *34*(3): 195-220.
18. Wijngaards-de M L, Stroebe M, Schut H, Stroebe W, van den Bout J, Heijden P G M. Neuroticism and attachment insecurity as predictors of bereavement outcome. J Res Pers. 2007; 41: 498–505.
19. Coleman R A, Neimeyer R A. Measuring meaning: Searching for and making sense of spousal loss in later life. Death Stud. 2010; 34: 804–834.
20. Vanderwerker L C, Prigerson H G. Social support and technological connectedness as

[Downloaded from rph.khu.ac.ir on 2024-04-19]
[DOR: 20.1001.1.20080166.1397.12.3.1.4]
[DOI: 10.52547/rph.12.3.66]

protective factors in bereavement. J Loss Trauma. 2004; 9: 45–57.
21. Gamino L A, Sewell K W, Easterling L W. Scott & White grief study 2: Toward an adaptive model of grief. Death Stud. 2000; 24: 633–660.
22. McCarthy J. Young People's experiences of Loss and bereavement: Towards An Interdisciplinary Approach: Towards an Interdisciplinary Approach. McGraw-Hill Education (UK). 2006.
23. Baddeley J, Singer J A. A loss in the family: Silence, memory, and narrative identity after bereavement. Memory. 2010; 18(2):198-207.
24. McAdams D P. The stories we live by: Personal myths and the making of the self. Guilford Press. 1993.
25. Kersting A, Kroker K, Steinhard J, Ludorff K, Wesselmann U, ohrmann P. Complicated grief after traumatic loss: A 14-month follow-up study. Eur Arch Psychiatry Clin Neurosci. 2007; 257: 437–443.
26. Rando T A. Grief, dying, and death: Clinical investigations for caregivers. Champaign, IL: Research Press Company. 1986.
27. Rando T A. Loss and anticipatory grief. Lexington Books. 1986.
28. Milbury K, Lopez G, Eto O, Weathers S P, Mulligan C, Cohen L. Anticipatory grief and psychological adjustment in couples coping with a poor prognosis cancer. Psycho-Oncol. 2017; 26: 15-16.
29. Van J. Psychoeducational workshop on anticipatory grief in adolescents over a parent or primary caregiver and possible treatments/interventions (Doctoral dissertation, California State University, Northridge). 2014.

[Downloaded from rph.khu.ac.ir on 2024-04-19]
[DOR: 20.1001.1.20080166.1397.12.3.1.4]
[DOI: 10.52547/rph.12.3.66]